

متن پرسش

سلام بر استاد طاهرزاده عزیز: پرسش و پاسخ شماره ۴۱۹۴۶ را خواندم و بسیار متعجب شدم. به عنوان کسی که سال ها سعی کردم با طاهرزاده بیاندیشم و از منظر طاهرزاده باصدرا آشنا شدم و به عنوان کسی که سال ها خودم را در تفکر منتسب به ارسطو انداختهام و سعی کردم هر دو را بفهمم اما باز خیلی تعجب کردم. من از تفکر طاهرزاده به این نتیجه رسیدم که صدرا و بوعلی سینا در تناقض با یکدیگر نیستند. این طور نیست که اگر خواستیم صدرايي فکر کنیم ناچار باشیم سینا را کنار بگذاریم و اینگونه اندیشیدم و احساسم اینه که واقعا شد. یادم هست کتاب مبانی توسعه تمدن غرب آوینی عزیز را می خواندم چند بار سعی کردم خطای منطقی از کلام آوینی پیدا کنم اما پیدا نشد. دیگه تفکر صدرايي تر و اشراقی تر از آوینی؟ ولی به نظر هیچ تضادی با تفکر منطقی ندارد. من به عنوان یه فیزیسین هم کوانتوم را می فهمم خرابی منطق کوانتومی را هم می فهمم. کسی که با منطق کوانتومی می اندیشد دقیقا بر روی کدام شاخه محکم نشسته و فکر می کند؟ جدا از اینکه متفکر وقتی بخواهد در جایگاه قاضی درستی یا نادرستی منطقی مثل تفکر کوانتومی را بسنجد از همان قواعد کلام که بنیان های اندیشه را می سازد باید استفاده کند؟ ما اگر بنیان تفکر منطقی را زیر پا بگذاریم دیگر با تکیه بر چه چیز می خواهیم اندیشه کنیم؟ و در مورد جزئیات مطالب نظر بدهیم. بله شاید در جایگاه حضور یک کلیتی حاصل شود ولی در جزء مطالب، وقتی پای قضاوت به میان می آید پای چارچوب های تفکری پیش می آید. حضور از جنس کلیت است. من حتی نمی توانم بگویم که درستی یا نادرستی جزئی را با یک مقایسه سطحی که مثلا این جزئی با روح کلی سازگار نیست می توان به راحتی قضاوت کرد. می گویم نیاز به بررسی عمیق تر است بررسی عمیق تر هم باز حرف از قواعد کلام می شود. حضور یک ادراک کلی و بسیط است و حرف های امروز جامعه بعضا در جزئیات است و در جزئیات پای استدلال وسط است که اگر بگوییم نیست اصلا «حرف زدن» از جنس «قضاوت کردن» بی حاصل می شود. فاصله بین شعر و شعور از بین می رود فاصله بین هستی و نیستی یک فاصله پوچ می شود و دیگر نخواهیم دانست که بیان اصلا چه مفهومی خواهد داشت.

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: بین حق و باطل، باید متوجه حق بود ولی در مسیر حق، بحث در «الطرق إلى الله بعدد أنفاس الخلائق»؛ راههای رسیدن به خدا، به تعداد تک تک افراد مخلوقات است. و این است موضوع «اصالت وجود» از یک طرف و حضور در تاریخ آن گاه که انسان ها ذیل آن تاریخ و نه

مقابل آن تاریخ، هر کدام جهانی می‌باشند و باید در نسبت با جهان آنان با آن‌ها ارتباط داشت. آری! این‌جا دیگر منطق ارسطویی آنچنان که هایدگر بزرگ در کتاب شریف «هستی و زمان» متذکر می‌شود، از میدان خارج می‌شود. زیرا به گفتهٔ او در تاریخ سیطرهٔ ارسطویی «وجود»، در غیاب خواهد بود. موفق باشید